

روش فلسفی ابن سینا در تفسیر حروف مقطعه قرآن^۱

سید احمد حسینی^۲

ابراهیم مسلم پور^۳

چکیده

همواره تفسیر و فهم معانی حروف مقطعه قرآن از مهم‌ترین مسائل تفسیری به شمار رفته است. ابن سینا به عنوان یک فیلسوف مسلمان در تفسیر آیات از روش فلسفی و مبانی حکمت خود که بیش‌تر جنبه نوافلاطونی دارد، بهره می‌گیرد. او در رساله النیروزیه که به تفسیر حروف مقطعه اختصاص دارد، ابتدا به بیان مبانی حکمت خود مانند نظریه صدور و پیدایش نظریه صدور و پیدایش موجودات از واجب الوجود، می‌پردازد و سپس سعی می‌کند تا با استفاده از نظریه حروف ابجد، حروف مقطعه قرآنی را بر این مبانی تطبیق و تفسیر کند. از نظر وی هر یک از حروف مقطعه که معادل حروف ابجد در نظر گرفته می‌شوند، به صورت فردی یا در حال ترکیب با حروف دیگر، بر اساس قوانین خاصی که ابن سینا ارائه می‌دهد، با موجودات خاصی متناظر خواهند بود.

واژگان کلیدی

حروف مقطعه، حروف ابجد، تفسیر فلسفی، نظریه صدور، ابن سینا، رساله النیروزیه

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱۲/۱۱؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۳/۷

۲- استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان (نویسنده مسؤول)

ahmadhosseinee@gmail.com

moslempour67@gmail.com

۳- کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

طرح مسئله

حروف مقطعه که با نام‌های دیگری همچون مقطعات، اوائل السور، فواتح السور و حروف الفواتح نیز شناخته می‌شود، به مجموعه چهارده حرف از حروف الفبایی اطلاق می‌شود که با ترکیبات مختلفی در ابتدای بیست و نه سوره از سوره‌های قرآن گاهی به صورت مفرد، گاهی به همراه یک حرف یا حروف دیگر و حداکثر به صورت پنج حرفی در قرآن آمده است. معنای این حروف به طور دقیق مشخص نیست و در تفسیر این آیات میان مفسران، اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد. این بحث از مباحث مشکلی است که برخی آن را در ذیل متشابهات قرآن بررسی کرده‌اند (حجتی، ۱۳۵۶/الف، ص ۵۱؛ همو، ۱۳۵۶/ب، ص ۵۲-۵۴؛ طیب حسینی، ۱۳۸۱، ص ۳۸-۳۷). محققانی که به جمع‌آوری تفاسیر متفاوت در خصوص معنای حروف مقطعه پرداخته‌اند، در مجموع حدود ده معنا برای این حروف ذکر کرده‌اند. برخی از مفسران مانند زمخشری و سیدبن طاوس حروف مقطعه قرآن را تبیین آن دانسته‌اند که قرآن - معجزه الهی که دیگران از آوردن مثل آن عاجزند - از همین حروف عادی ساخته شده است. برخی دیگر از مفسران مانند ابن مسعود از اظهار نظر قطعی در مورد معنای این حروف خودداری ورزیده‌اند و آن را رمزی میان خداوند و پیامبرش دانسته‌اند. برخی دیگر مانند مقاتل بن سلیمان و طبرسی با محاسبه ابجدی حروف مقطعه سال‌های حکومت اسلامی را حدس زده‌اند. گروهی آن را نشان دهنده پایان یک سوره و آغاز سوره‌ای دیگر دانسته‌اند و طبری و ابن کثیر هم آن را نام سور در نظر گرفته‌اند. برخی هم حروف مقطعه را رمزی از اسماء و صفات خداوند دانسته‌اند و گروهی دیگر آن را به عنوان رمزی از آینده. عده‌ای آن را نشانه اسم اعظم الهی دانسته‌اند و گروهی چون ابن عباس و اخفش آن را قسم‌های خداوند قلمداد کرده‌اند. برخی دیگر مراد از حروف مقطعه را آن دانسته‌اند که باعث ساکت شدن مشرکان و جلب توجه آن‌ها و عاملی برای استماع ایشان می‌شده است (همان، ص ۷۳-۵۴؛ همان، ص ۷۲-۵۵؛ همان، ص ۱۹-۳۴؛ شماره، ۱۴۱۴ هـ ص ۲۳-۷۵).

ابن سینا از دیدگاهی خاص و با استفاده از مبانی فلسفی خود به تفسیر این حروف پرداخته و نظر بدیعی را در این باب ارائه کرده است. او نظر خود را در رساله‌ای با نام *النیروزیه فی معانی الحروف الهجائیه*^۱ بیان کرده است.^۲ در این رساله که به مناسبت عید نوروز به امیر ابوبکر محمد بن عبدالرحیم

۱- دو نام دیگر یعنی *فواتح السور* و *اسرار الحروف* نیز برای آن ذکر شده است (مهدوی، ۱۳۳۳، ص ۲۵).

۲- از ابن سینا تفاسیر دیگری نیز بر برخی سوره کوتاه قرآن بر جای مانده است که توسط انتشارات بیدار در مجموعه رسائل ابن سینا به چاپ رسیده است.

یا الشیخ الامین ابی بکر محمد بن عبید، یا ابی بکر بن محمد بن عبید یا محمد بن عبدالله^۱ تقدیم شده است (مهدوی، ۱۳۳۳، ص ۳۹ و ۲۵۱) و به همین مناسبت *النیروزیه* نامیده شده است (ابن سینا، ۱۳۲۶ هـ ص ۱۳۴). ابن سینا ابتدا به طور مختصر به بیان مبانی فلسفی خود و به ویژه نظریه صدور و سلسله مراتب موجودات می‌پردازد و سپس با کمک گرفتن از نظریه حروف ابجد، حروف مقطعه^۲ قرآنی را تفسیر می‌کند. در این مقاله روش تفسیری او در این مورد، نقد و بررسی می‌شود.

شیخ‌الرئیس در رساله خود به تعداد این حروف یا تعداد سوری که این حروف در آن‌ها آمده، تصریح نمی‌کند؛ بلکه تنها قصد دارد بیان کند مراد از برخی حروف هجایی که در آغاز چند سوره از قرآن آمده، چیست. او پس از بیان مقدمه‌ای کوتاه در معرفی رساله، سه بخش اصلی آن را آغاز می‌کند که عبارت است از: ۱. ترتیب موجودات و بیان خاصیت هر یک از آن‌ها؛ ۲. بیان چگونگی دلالت هر یک از حروف بر موجودات ۳. غرض و نتیجه‌گیری از ذکر آن مقدمات. برای بیان فصل نخست رساله ابن سینا باید اشاره مختصری به مبانی فلسفی ابن سینا داشت (بخش دوم مقاله). برای این منظور مقدمه مختصری از چیستی حروف ابجد و تناظر آن‌ها با اعداد و در نهایت تطبیق این حروف با حقایق هستی بیان می‌شود (بخش سوم مقاله) تا بتوان در نهایت، به بیان نتیجه‌گیری ابن سینا از این مقدمات و تفسیر او از حروف مقطعه قرآنی پرداخت (بخش چهارم) و سپس تفسیر ابن سینا از حروف مقطعه را مورد ارزیابی و داوری قرار داد (بخش پنجم مقاله).

روش ابن سینا در تفسیر حروف مقطعه

روش تفسیری ابن سینا روشی فلسفی و مبتنی بر آراء خاص او و نظام مشائی است. در همه رسائلی که در تفسیر قرآن از او بر جای مانده است - مانند چند سوره کوتاه مانند توحید، فلق، ناس و یا تفسیر چند آیه پراکنده مانند آیه نور و یا آیات ۱۱ و ۱۲ سوره فصلت - این روش مشهود است. بر اساس این روش ابن سینا می‌کوشد با به کارگیری مفاهیم و اصطلاحات فلسفی، آیات قرآن را بر آراء خویش منطبق سازد. بنابراین کسی که با تفسیر ابن سینا روبه‌رو می‌شود، خود را در مقابل یک کتاب فلسفی مشائی می‌یابد (بیدارفر، ۱۳۸۵، ص ۲۱۹-۲۲۵؛ محمدی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۶-۱۱۱؛ عاصی، ۱۴۰۳ هـ ص ۲۹).

۱- این اختلاف در اسامی به واسطه اختلاف در نسخه‌هاست.

۲- ابن سینا برای اشاره به حروف مقطعه قرآن، از اصطلاح *حروف هجائیه* استفاده کرده است؛ زیرا حروف مقطعه به صورت مجزا تلفظ می‌می‌شوند و در این حالت، ارزش هجایی آن‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد؛ اما چون امروزه این حروف با نام مقطعات یا حروف مقطعه شناخته می‌شوند، از این پس در این مقاله از آن‌ها با عنوان حروف مقطعه یاد می‌شود.

ذهبی در کتاب ارزشمند *التفسیر و المفسرون*، تفاسیر ابن سینا را ذیل تفاسیر فلسفی مورد بحث قرار می‌دهد. از نظر او ابن سینا با جدیت هر چه تمام‌تر می‌کوشد تا دین و عقل را با هم سازگار کند و به طور مشخص قرآن را بر نظریات فلسفی خویش منطبق سازد (*الذهبی، بی تا، ص ۴۲۵-۴۳۱*). می‌توان تفسیر ابن سینا را در ردیف تفاسیر باطنی هم طبقه‌بندی کرد؛ کما این‌که گلدزیهر - اسلام‌شناس معروف - بحث از تفاسیر ابن سینا را ذیل تفسیرهای باطنی و رمزی و صوفیانه آورده است (*گلدزیهر، ۱۳۸۳، ص ۲۳۶*). حسن عاصی نیز اثر خود در باب تفسیر ابن سینا را تفسیر قرآن و زبان صوفیانه نام نهاده است. وی تفسیر باطنی ابن سینا را در مقابل تفاسیر ظاهری کسانی چون ابن تیمیه قرار می‌دهد (*عاصی، ۱۴۰۳ هـ ص ۲۶*). در تفسیرهای باطنی، ظاهر آیات قرآن، سر و نماد و رمزی از حقایق دیگری در نظر گرفته می‌شود که مدلول آن آشکارا بیان نشده است و وظیفه مفسر، روشن ساختن آن است^۱ (*الذهبی، بی تا، ص ۴۲۵-۴۲۶*؛ *گلدزیهر، ۱۳۸۳، ص ۱۷۸-۱۸۵*؛ *محمدی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۰-۱۱۱*) برای نمونه از نظر او «مشکوه» نماد عقل هیولانی و «زجاجه» نماد عقل بالملکه و «نار»، رمزی از عقل فعال است (*ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۱۶-۱۵*). به همین ترتیب، مراد از عرش، فلک الافلاک، از عالم عقل، بهشت، از عالم خیال، جهنم، از عالم حسی، قیور، از «النفاثات فی العقد»، قوه نباتیه و منظور از «الوسواس الخناس» قوه متخیله است (*همو، ۱۴۰۰ هـ ص ۳۲۷-۳۳۴*).

مبانی ابن سینا در تفسیر حروف مقطعه

از مبانی اصلی ابن سینا در تفسیر قرآن، مسئله هماهنگی میان عقل و وحی است. بر اساس نظریه وی در باب چیستی وحی، عقل پیامبر تعالی پیدا می‌کند تا به مقام عقل قدسی برسد. در این مرتبه عقل پیامبر به عقل فعال متصل می‌شود و معقولات را بی‌واسطه از او دریافت می‌کند. سپس این معقولات توسط قوه خیال پیامبر قالب الفاظ به خود می‌گیرند و به صورت عباراتی بیان می‌شوند (*بهشتی و خادمی، ۱۳۹۱، ص ۲۶-۳۰*). به این ترتیب می‌توان وحی را به عنوان نماد و رمزی از حقایق عقلی در نظر گرفت. با در نظر گرفتن آموزه دیگر ابن سینا، عالم هستی نظم معقولی است که از عنایت الهی ناشی شده است به طوری که خداوند به خود علم دارد و می‌داند علت همه موجودات است و بنابراین خداوند به علت همه موجودات علم دارد. حال، همین علم به سلسله عقول و در

۱- برای نمونه، تفسیر ابن عربی نمونه خوبی از این نوع تفاسیر است. در این تفسیر، هر کدام از واژه‌ها، حوادث و حالات، نمادی از یک حقیقت دیگر عالم هستی در نظر گرفته می‌شوند؛ مثلاً تابوت موسی نمادی از طبیعت بشری و عالم ناسوت است و دریا نمادی از علم و معرفت؛ زن نماد نفس انسانی است و نفخ روح کنایه از علم حقیقی الهی (*گلدزیهر، ۱۳۸۳، ص ۲۱۱-۲۱۲*).

نهایت عقل دهم (عقل فعال) و به واسطه عقل فعال به عقل قدسی پیامبر افاضه می‌شود. به این صورت است که ابن سینا می‌تواند الفاظ وحی را به عنوان رمزی از موجودات عالم هستی در نظر بگیرد.

ابن سینا در آغاز رساله *النیروزیه* بحث از تفسیر حروف مقطعه را مربوط به حکمت الهی می‌داند. وی همچنین این بحث را از پیچیده‌ترین مسائل حکمت و دین به حساب می‌آورد (*ابن سینا*، ۱۳۲۶هـ ص ۱۳۴-۱۳۵). شیخ فهم این حروف را به حکمت الهی گره می‌زند؛ زیرا معتقد است شناخت نظام فلسفی خاص او و نظام صدوری و سلسله مراتب موجودات، در تفسیر حروف مقطعه نقش اساسی دارد. از همین رو در گام نخست و در فصل اول از رساله به بیان اهم مبانی فلسفی و وجودشناسی خود می‌پردازد. مبانی فلسفی ابن سینا در این تفسیر بیش‌تر به فلسفه نوافلاطونی نزدیک است. بر اساس این فلسفه، مراتب مختلف موجودات از واجب‌الوجود صادر می‌شوند.

ترتیب موجودات

از نظر ابن سینا عالم از ترتیب و نظم طولی معقولی برخوردار است. واجب‌الوجود در رأس این نظام طولی قرار دارد و بقیه موجودات با ترتیب خاصی از او صادر می‌شوند. در سیر صدور از واجب‌الوجود، ابتدا عالم عقول، سپس عالم نفوس و در نهایت عالم طبیعت و هیولی صادر می‌شوند. در خصوص این سلسله با تفصیل بیش‌تری بحث خواهد شد.

واجب‌الوجود

از نظر ابن سینا، واجب‌الوجود انشاکننده همه موجودات و مبدع همه موجودات ابداعی است (*ابن سینا*، ۱۳۲۶هـ ص ۱۲۵). در این عبارت دو نکته مهم در خصوص باری تعالی وجود دارد؛ یکی واجب‌الوجود بودن و دیگری مبدع بودن. در فلسفه ابن سینا واجب‌الوجود به موجودی اطلاق می‌شود که وجود برای او ضروری است و به عبارت دیگر وجود عین ذات و ماهیت آن است (همو، ۱۴۰۴هـ ص ۳۴۴). واجب‌الوجود، وجود محض، حق محض، خیر محض، قدرت محض، علم محض و حیات محض است؛ البته این خصوصیات در واجب‌الوجود به طور مجزا وجود ندارند، بلکه همه این مفاهیم متفاوت، به ذات واحد غیرمتکثری دلالت می‌کنند (همو، ۱۳۲۶هـ ص ۱۲۵؛ همو، ۱۴۰۴هـ ص ۳۴۳ و ۲۵۵ و ۴۰۲).

عالم عقل

نخستین چیزی که از این ذات واحد بسیط ابداع می‌شود، عالم عقل و عقول است. عقول تعدادی از موجودات غیرمادی هستند که هیچ‌گونه تغییری را نمی‌پذیرند. این عقول همگی مشتاق ذات واجب‌اند و به واسطه تقرب به او از لذت عقلی بهره‌مند می‌شوند (ابن‌سینا، ۱۳۲۶ هـ ص ۱۳۵-۱۳۶؛ همو، ۱۴۰۴ هـ ص ۳۶۳-۳۶۴؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۱۱۳). ابن‌سینا برای ایجاد عقول از واجب‌الوجود، از مفهوم ابداع یا صدور بهره می‌گیرد. مفهومی از ابداع که ابن‌سینا معرفی می‌کند، بسیار مشابه مفهوم صدور نوافلاطونی است. وی در نمط پنجم کتاب *الاشارات و التنبيهات* به طور مفصل به بیان چیستی و کیفیت ابداع و ترتیب موجودات ابداعی می‌پردازد. از نظر او ابداع عبارت است از ایجاد یک چیز، به طوری که میان موجد و موجد واسطه‌ای اعم از ماده و آلت و زمان نباشد. به عبارت دیگر موجودی ابداعی تلقی می‌شود که مسبوق به ماده و مده نباشد (همو، ۱۳۷۵، ص ۱۰۸). بر این اساس نخستین موجود ابداعی، عقل اول است که بی‌واسطه از واجب‌الوجود صادر می‌شود. از عقل اول بلاواسطه، عقل دوم صادر می‌شود که خود مبدع عقل سوم است. این سلسله به همین ترتیب تا عقل دهم ادامه پیدا می‌کند. عقل دهم - که دیگر از او عقلی صادر نمی‌شود، مدبر عالم تحت قمر است. با آن‌که ابن‌سینا در کتاب *اشارات* تصریح می‌کند که از خدا به طور بی‌واسطه تنها یک عقل - عقل اول - صادر می‌شود و آنچه مبدع بالحقیقه است، همین عقل اول است و بقیه عقول در سلسله علی از آن صادر می‌شوند (همو، ۱۳۷۵، ص ۱۱۹ و ۱۲۵؛ همو، ۱۴۰۴ هـ ص ۴۰۲-۴۰۹)، اما در رساله *النیروزیه* به تفکیک به بحث از عقول نمی‌پردازد، بلکه از مجموعه این ده عقل با عنوان عالم عقل یا ابداع یاد می‌کند (همو، ۱۳۲۶ هـ ص ۱۲۵).

عالم نفوس

مرتبه بعدی در سیر صدور موجودات، عالم نفوس فلکی است. ابن‌سینا رابطه عقل با نفس را امر می‌نامد (ابن‌سینا، ۱۳۲۶ هـ ص ۱۲۷). نفوس فلکی موجوداتی غیرمادی هستند که بر خلاف عقول، کاملاً از ماده مفارق نیستند؛ بلکه با گونه‌ای از اجسام ثابت و غیرمتغیر ارتباط دارند. این نفوس مدبر اجرام فلکی هستند و از طریق این اجرام مدبر عالم عنصری یا عالم تحت قمرند. نحوه تأثیرگذاری این نفوس بدین شکل است که هر یک نسبت به یکی از عقول مافوق خود شوق و عشق پیدا می‌کند و به هدف رسیدن به کمالات عقل مطلوب خود، حرکت دوری سرمدی انجام می‌دهد و به واسطه همین حرکت بر عالم عناصر تأثیر می‌گذارد (همو، ۱۳۲۶ هـ ص ۱۳۶؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۱۱۳-۱۱۵). ابن‌سینا در اثر دیگر خود به طور مفصل بیان می‌کند که عقل اول، علت ایجاد نفس و بدن فلک‌الافلاک است و عقل دوم علت ایجاد

نفس و بدن فلک ثوابت و همین‌طور تا عقل نهم که فلک قمر را به وجود می‌آورد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۱۲۳-۱۲۴)؛ اما باز هم در رساله *النیروزیه* وارد بحث مفصل از نفوس افلاک نمی‌شود - و مانند آنچه در باب عقول گفته شد - از عالمی به عنوان *عالم نفس* سخن می‌گوید (همو، ۱۳۳۶ هـ ص ۱۳۶).

عالم طبیعت

عالم طبیعت که پس از *عالم نفوس* فلکی قرار می‌گیرد، مشتمل بر قوایی است که در اجسام ملامس با ماده ساری و جاری است و در آن‌ها حرکت و سکون ایجاد می‌کند و بدین ترتیب باعث ایجاد کمال در آن‌ها می‌شود (ابن‌سینا، ۱۳۳۶ هـ ص ۱۳۵). با توجه به توضیحات شیخ در خصوص این مرتبه از موجودات هستی معلوم می‌شود *عالم طبیعت* مورد نظر او، به جز صور مادی شامل نفوس نباتی، حیوانی و انسانی نیز می‌شود. ابن‌سینا رابطه علل عالیله با *عالم طبیعت* را خلق می‌نامد (همان، ص ۱۳۷).

عالم جسمانی

عالم جسمانی یا هیولی در پایین‌ترین مرتبه از سلسله مراتب موجودات قرار دارد. اجسام - که بر خلاف *عوالم مافوق*، کاملاً منفعل هستند - به اجسام اثیری و عنصری تقسیم می‌شوند. اجسام اثیری هم خودشان کروی هستند، هم حرکتشان. اما اجسام عنصری می‌توانند اشکال و احوال مختلف را بپذیرند. قوای سماوی، مادی اجسام عنصری هستند (ابن‌سینا، ۱۳۳۶ هـ ص ۱۳۶-۱۳۷). اصطلاح ابن‌سینا برای *عالم اجسام کائن فاسد*، تکوین است (همان، ص ۱۳۷).

در خاتمه بحث از مراتب مختلف هستی از دیدگاه ابن‌سینا، ذکر دو نکته ضروری به نظر می‌رسد: نخست آن‌که از نظر ابن‌سینا ابداع دو معنای اصطلاحی دارد. گاهی مجموع همه موجوداتی که بی‌واسطه یا باواسطه از خداوند صادر می‌شوند با هم در نظر گرفته می‌شود و به مجموع آن‌ها عنوان *ثوانی* - در مقابل ذات واجب‌الوجود که اول است - اطلاق می‌شود؛ چرا که میان آن و علتش واسطه‌ای نیست. اما در یک اصطلاح اخص، موجود ابداعی تنها به عقل اول اطلاق می‌شود. در این حالت مراتب موجودات به صورت جداگانه و مفصل در نظر گرفته می‌شود و تنها موجودی که میان آن و واجب‌الوجود واسطه‌ای در کار نیست، عقل اول خواهد بود (همان‌جا)؛ نکته دوم آن‌که ابن‌سینا در یک تقسیم‌بندی کلی، همه موجوداتی را که باواسطه یا بی‌واسطه از واجب‌الوجود صادر می‌شوند، یا جسمانی می‌داند، یا غیر جسمانی. بر اساس این تقسیم‌بندی، موجودات غیرجسمانی و روحانی - که مسبوق به ماده و مده نیستند - امر نامیده می‌شوند و موجودات جسمانی - که مسبوق به ماده و مده‌اند - خلق نامیده می‌شوند.

تقسیم پایانی او از موجودات بر مبنای ادراک است؛ به طوری که هر آنچه که دارای ادراک است و افعال خود را از روی اراده انجام می‌دهد، امر است و هر آنچه که مسخر است، خلق است (ابن‌سینا، ۱۳۲۶هـ ص ۱۳۲). ابن‌سینا این اصطلاحات و تقسیم‌بندی‌ها را وضع می‌کند و در بحث تفسیر حروف مقطعه و تطبیق این حروف بر حقایق عالم هستی از آن‌ها بهره می‌برد.

نظریه حروف ابجد و تطبیق آن با حقایق عالم هستی

تفسیر ابن‌سینا از حروف مقطعه بر نظریه حروف ابجد مبتنی است. بر این اساس هر یک از حروف ابجد با عددی متناظر است. شیخ با یاری گرفتن از مبانی فلسفی و با در نظر گرفتن مراتب موجودات در سلسله هستی با الهام از سنت نوافلاطونی هر یک از موجودات یا مراتب هستی را با عددی متناظر می‌گیرد. بدین ترتیب هر حرفی از حروف ابجد، با یک موجود از موجودات هستی متناظر می‌شود. برای بیان دقیق‌تر تفسیر ابن‌سینا از حروف مقطعه، لازم است توضیح مختصری در مورد حروف ابجد ارائه شود.

حروف ابجد

حروف ابجد برگرفته از ۲۲ حرف صامت است که در نخستین الفبای شناخته شده - الفبای خط اوگاریتها که متعلق به اواسط هزاره دوم پیش از میلاد است و آثار آن در راس شمره در شمال سوریه یافت شده است - وجود دارد (ذاکری، ۱۳۷۹، ص ۲۱؛ آذرنوش، ۱۳۷۴، ص ۳۶۰). این ۲۲ حرف در ۶ گروه نخست حروف ابجد به صورت ابجد، هوز، حطی، کلمن، سفص، قرشت دسته‌بندی شده است. این حروف از طریق زبان‌های آرامی و نبطی وارد زبان عربی شد و در آن جا ۶ حرف دیگر زبان عربی نیز به صورت دو گروه ثخذ، ضطغ به آن‌ها افزوده شد (آذرنوش، ۱۳۷۴، ص ۳۶۰-۳۶۱). این ترتیب با کمی تغییر همان ترتیب حروف الفبای یونانی و لاتین هم هست (ذاکری، ۱۳۷۹، ص ۱۲) که از این طریق به دیگر زبان‌های اروپایی مانند انگلیسی و فرانسه نیز راه پیدا کرد. در خصوص چیستی و معنای این حروف و ترکیبات آن‌ها، افسانه‌های بسیاری وجود دارد.

تطبیق حروف ابجد با اعداد

در فرهنگ ایرانی - اسلامی، یکی از راه‌های رمزگذاری در علامات، استفاده از حروف ابجد است (ذاکری، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳). در گذشته گاهی میان حروف ابجد و اعداد تناظر برقرار می‌شد به نحوی که

هر یک از این حروف معادل یک عدد خاص در نظر گرفته می‌شد؛ اما این تطبیق هیچ گاه رواج عام نیافت. تاریخ دقیق این تطبیق مشخص نیست؛ اما از آن جا که این مسئله در یونان باستان رواج داشته، حدس زده می‌شود که این تطبیق تقلیدی از روش یونانی باشد (آذرنوش، ۱۳۷۴، ص ۳۶). حروف ابجد کاربردهای فراوانی داشته؛ اما عمده کاربرد این تناظر در علوم غریبه و رمزگذاری‌ها بوده است؛ به طوری که اگر در جایی می‌خواستند مطلبی را به ابهام بیان کنند، به جای کلمات و حروف، از اعداد آن‌ها استفاده می‌کردند (ذاکری، ۱۳۷۹، ص ۴۰-۳۵). در جدول زیر تطبیق هر یک از حروف ۲۲ گانه ابجد با عدد خاص خود آمده است:

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت
۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰

اعراب برای ۶ حرف خاص خود که به حروف ابجد افزوده بودند، نیز اعدادی را بدین ترتیب در نظر گرفتند:

ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

تطبیق حروف ابجد با حقایق عالم هستی

استفاده از حروف ابجد برای تعیین اعداد، ریشه‌ای دیرین دارد؛ حتی در تاریخ تفسیر حروف مقطعه هم دیده شده گاهی از نظریه حروف ابجد و حساب جمل برای محاسبه عدد این حروف استفاده شده است. ابن سینا روش جدیدی را در تفسیر حروف مقطعه بر مبنای حروف ابجد ارائه کرده است. از نظر او ترتیب خاصی از حروف وجود دارد که وی آن را ترتیب قدیم یا ترتیب ابجد هوز می‌نامد (ابن سینا، ۱۳۲۶هـ ص ۱۳۸). از نظر او هر یک از این حروف در این ترتیب خاص می‌توانند رمز یک شیء یا موجود باشند. بر این اساس تناظر میان حروف مقطعه و اعداد، در کنار تناظر فیثاغوری - افلاطونی میان اعداد و حقایق نظام هستی قرار می‌گیرد و در نتیجه هر یک از حروف با یکی از حقایق نظام هستی متناظر می‌شود. اما برای بیان کیفیت این تناظر او نیاز به بیان قواعدی دارد. ابن سینا در فصل

دوم از رساله *النیروزیه*، هفت قاعده را برای تبیین چگونگی تطبیق حروف ابجد بر موجودات عالم ذکر می‌کند:

- ۱- حروف ابجد بر موجودات عالم دلالت می‌کند.
- ۲- این دلالت به ترتیب است؛ یعنی حروف ابجد به ترتیب بر موجودات عالم از واجب‌الوجود گرفته تا ماده دلالت می‌کند، به طوری که حرف اول بر موجود اول دلالت می‌کند و حرف دوم بر موجود دوم و به همین ترتیب بقیه حروف. بدین ترتیب **الف** بر واجب‌الوجود دلالت می‌کند و حروف بعدی به ترتیب بر مراتب بعدی موجودات.
- ۳- حروف ابجد ابتدا بر ذات موجودات - بدون در نظر گرفتن اضافه با شیء دیگری که در مرتبه پایین‌تر قرار دارد - و سپس بر موجودات، وقتی که در حالت اضافه و رابطه با دیگر موجودات در نظر گرفته شوند، دلالت می‌کند. بدین ترتیب، **الف** بر ذات واجب‌الوجود، **ب** بر عقل، **ج** بر نفس، **د** بر طبیعت، **ه** بر واجب در مقایسه و اضافه با سایر موجودات، **و** بر عقل در مقام اضافه، **ز** بر نفس در حالت اضافه با یک موجود دیگر دلالت می‌کند.
- ۴- معنایی که از اضافه میان دو موجود فهمیده می‌شود با حرفی نشان داده می‌شود که از ضرب میان حروف آن دو موجود به دست می‌آید. منظور از اضافه - همان‌طور که در قاعده (۳) گذشت - عبارت است از رابطه یک مرتبه از وجود با مرتبه‌ای پایین‌تر از خود. کیفیت این ضرب بدین ترتیب است که ابتدا اعداد متناظر با آن حروف در هم ضرب می‌شوند و نتیجه، حرف متناظر با عدد حاصل ضرب خواهد بود.
- ۵- اگر حاصل ضرب دو حرف، یک حرف واحد باشد، در این تطبیق از آن استفاده خواهد شد؛ مانند **ی** که از ضرب **ه** در **ب** حاصل می‌شود. توضیح آن که از ضرب **ه** - معادل عدد ۵ - در **ب** - معادل عدد ۲ - **ی** - معادل عدد ۱۰ - حاصل می‌شود.
- ۶- اگر حاصل ضرب، چند حرفی باشد، کنار گذاشته می‌شود؛ مانند **یه** که از ضرب **ج** در **ه** به دست می‌آید. علت این امر آن است که در موارد چند حرفی - چون هر یک از حروف به تنهایی بر مدلولی دلالت می‌کنند - ممکن است به اشتباه تصور شود هر یک از حروف به مدلول خاص خود دلالت می‌کنند و در نتیجه از حالت مجموعی آن‌ها غفلت شود.

۱- در کتاب (ح) آمده است؛ اما با توجه به متن و این‌که گفته شده حاصل ضرب (یه) می‌شود، قاعدتا باید (ج) صحیح باشد. حاصل ضرب (ح) در (ه) معادل ۴۰ می‌شود که متناظر با (م) است. اما حاصل ضرب (ج) در (ه)، ۱۵ می‌شود که معادل (یه) است.

۷- اگر مرتبه‌ای از در کنار هم قرار گرفتن و جمع مراتب ماقبلش حاصل شود، حرف متناظر با آن، برابر با جمع ابجدی حروف مراتب ماقبل خواهد بود.

ابن سینا پس از وضع قواعد فوق، به تطبیق حروف ابجد بر موجودات عالم بر مبنای همین قواعد می‌پردازد. او ابتدا از حروف آحاد - تک رقمی - شروع می‌کند؛ بدین ترتیب که بر اساس قواعد (۱)، (۲) و (۳)، (الف) با ذات واجب‌الوجود، (ب) با ذات عقل، (ج) با ذات نفس و (د) با ذات طبیعت منطبق است. بر اساس همین قواعد، (ه) با واجب‌الوجود در حالت اضافه با سایر موجودات مادون، (و) با عقل در حالت اضافه، (ز) بر نفس در حالت اضافه، و (ح) بر طبیعت در حالت اضافه منطبق است. ابن سینا (ط) را با ذات عالم هیولی منطبق می‌داند و در ادامه تصریح می‌کند چون پایین‌تر از عالم ماده چیزی وجود ندارد، اصولاً ماده مقام اضافه با موجودات مادون ندارد^۱ (ابن سینا، ۱۳۳۶هـ ص ۱۳۹). حال با توجه به این مقدمات، جدول تطبیق موجودات با حروف تک رقمی که تا بدین جا به دست آمد، ارائه می‌شود.

جدول تطبیق مراتب موجودات با حروف ابجد متناظر با اعداد تک رقمی

مراتب موجودات	ذات باری	ذات عقل	ذات نفس	ذات طبیعت	ذات باری درحالت اضافه	عقل درحالت اضافه	نفس درحالت اضافه	طبیعت درحالت اضافه	عالم هیولی
حرف ابجد	الف	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
عدد ابجدی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شماره قاعده	۳و۲و۱	۳و۲و۱	۳و۲و۱	۳و۲و۱	۳و۲و۱	۳و۲و۱	۳و۲و۱	۳و۲و۱	۳و۲و۱

ابن سینا پس از آن که تکلیف حروف یک رقمی را مشخص کرد، به سراغ حروفی می‌رود که معادل اعداد چندرقمی هستند و این کار را ابتدا با حروفی که معادل اعداد دو رقمی هستند، آغاز می‌کند. شیخ‌الرئیس حرف (ی) را که معادل ۱۰ است، دال بر حقیقت ابداع می‌داند. توجیه او در این جا، آن است که ابداع حاصل رابطه باری تعالی در حالت اضافه (ه) با ذات عقل (ب) است. بر اساس قاعده

۱- به نظر می‌رسد ابن سینا در تطبیق حرف (ط) با عالم هیولی از قواعد فوق تخطی کرده است؛ چرا که اگر قرار است طبق قاعده (۳) حروف به ترتیب ابتدا بر ذات اشیا دلالت کنند و سپس بر حالت اضافی آن‌ها، و اگر هیولی حالت اضافی ندارد و تنها ذات دارد، آنگاه باید حرفی بر ذات هیولی دلالت می‌کرد که بلافاصله پس از ذات طبیعت قرار می‌گرفت؛ یعنی (ه) و نه (ط).

(۴) و (۵) این رابطه معادل ضرب (ه) در (ب) خواهد بود که برابر با ۱۰ است؛ یعنی (ی).^۱ مرتبه بعدی، مرتبه امر است که حاصل ارتباط موجود اول - باری تعالی - با عقل در حالت اضافه است. بر اساس قاعده های (۴) و (۵)، مرتبه امر معادل (ل) - عدد ۳۰ - است چرا که از ضرب ۵ - عدد ۵ - در ۶ - عدد ۶ - حاصل می شود. مرتبه بعدی خلق نام دارد که حاصل اضافه باری تعالی با عالم طبیعت است. بر اساس قاعده های (۴) و (۵)، حرفی که بر مرتبه خلق دلالت می کند (م) - عدد ۴۰ - است که از ضرب (ه) - عدد ۵ - در (ح) - عدد ۸ - به دست می آید. اما اضافه باری به ذات طبیعت تکوین نامیده می شود که حرف (ک) - عدد ۲۰ - بر آن دلالت می کند؛ زیرا این حرف حاصل ضرب (ه) - عدد ۵ - در ۴ - عدد ۴ - است.

ابن سینا در گام بعد، این مراتب مختلف موجود در سیر ایجاد را به صورت ترکیبی و با هم در نظر می گیرد. از نظر او، اگر مراتب خلق و امر با هم در نظر گرفته شود، و به عبارت دیگر اگر به این مسئله توجه شود که خلق با واسطه امر ایجاد می شود، می توان از این مجموع با حرف (ع) یاد کرد؛ چرا که طبق قاعده (۷)، (ع) - عدد ۷۰ - از جمع (ل) - عدد ۳۰ - و (م) - عدد ۴۰ - به دست می آید. به همین ترتیب و بر اساس همین قاعده، اگر نسبت مراتب خلق و تکوین را با هم لحاظ کنیم، حرف س - عدد ۶۰ - به دست می آید که حاصل جمع م - عدد ۴۰ - و ک - عدد ۲۰ - است. به طریق مشابه، نسبت ابداع و خلق هم حرف (ن) - عدد ۵۰ - را به دست می دهد؛ چرا که حاصل جمع (ی) - عدد ۱۰ - و (م) - عدد ۴۰ - است. حال اگر سه مرتبه امر و خلق و تکوین با هم جمع شوند، (ص) - عدد ۹۰ - حاصل می شود که حاصل جمع (ل)، (م)، (ک)^۲ (۳۰، ۴۰، ۲۰) است و اگر این مجموع (ص)، در ضمن ابداع یا (ی) - عدد ۱۰ - در نظر گرفته شود، (ق) - عدد ۱۰۰ - حاصل می شود. در نهایت، چون خداوند هم مبدأ کل است و همه این مراتب از او صادر می شود و هم منتهای همه موجودات است و همه موجودات به سوی او باز می گردند؛ بنابراین می توان مجموع صدور همه مراتب از خداوند و بازگشت این مراتب به او را معادل (ر) - عدد ۲۰۰ - دانست که دو برابر (ق) - عدد ۱۰۰ - است (ابن سینا، ۱۳۲۶ هـ - ص ۱۳۹ - ۱۴۰).

۱- با آن که ابن سینا رابطه باری با عقل را معادل (ی) می داند؛ اما معتقد است نمی توان از رابطه او با نفس سخن گفت؛ زیرا این رابطه معادل ضرب (ه) در (ج) است (باز هم در کتاب (ح) آمده است که ظاهراً (ج) صحیح است). حاصل این ضرب برابر با (یه) است و چون نمی توان آن را با یک حرف نشان داد، بر اساس قاعده (۶) باید کنار گذاشته شود.

۲- در متن کتاب (ه) آمده است. ظاهراً (ک) صحیح است؛ زیرا طبق مطالب پیشین، تکوین معادل (ک) است و از طرفی حاصل جمع (ل)، (م) به همراه (ک)، برابر با (ص) - عدد ۹۰ - می شود و نه به همراه (ه).

جدول تطبیق مراتب موجودات با حروف ابجد متناظر با اعداد چند رقمی

مراتب موجودات	ابداع	تکوین	امر	خلق	ابداع و خلق	خلق و تکوین	خلق با واسطه امر	امر و خلق و تکوین	ابداع و امر	مجموع صدور از واجب تعالی و بازگشت به او
حرف ابجد	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ص	ق	ر
عدد ابجدی	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰
منتج از حروف ابجدی	ب، ه	د، ه	و، ه	ح، ه	ی، م	م، ک	ل، م	ل، م، ک	ل، م، ک، ی، ص، ی	ق، ی
منتج از اعداد ابجدی	۲، ۵	۴، ۵	۶، ۵	۸، ۵	۱۰، ۴۰	۴۰، ۲۰	۳۰، ۴۰	۳۰، ۴۰	۳۰، ۴۰، ۱۰، ۲۰	۱۰۰، ۱۰۰
شماره قاعده	۵ و ۴	۵ و ۴	۵ و ۴	۵ و ۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷

تفسیر ابن سینا از حروف مقطعه قرآن

در مجموع می‌توان گفت تفسیر ابن سینا از حروف مقطعه قرآن بر اساس مبانی فلسفی او و نیز نظریه حروف ابجد استوار است. شیخ‌الرئیس در خصوص تطبیق حروف ابجد با موجودات سلسله مراتب هستی، حروف مقطعه قرآن را به معنای قسم به مراتب مختلف موجودات تفسیر می‌کند. روش او بدین صورت است که ابتدا هر یک از حروف مقطعه قرآن را از منظر حروف ابجد و ارزش عددی آن در نظر می‌گیرد. سپس با استفاده از قواعد تطبیق حروف ابجد و موجودات سلسله مراتب هستی، هر یک از حروف را با یک مرتبه از مراتب وجود یکی می‌گیرد. او ناگهان در فصل سوم و پایانی رساله *النیروزیه*، مفهوم قسم را در خصوص حروف مقطعه به میان می‌کشد و بدون هرگونه توضیحی و در ضمن بیان معنای حروف مقطعه، قسم را نیز در ابتدای هر کدام ذکر می‌کند. وی هرگز توضیح نمی‌دهد چگونه این حروف مقطعه علاوه بر دلالت بر موجودات، بر قسم نیز دلالت می‌کنند. او احتمالاً در این جهت تحت تأثیر اقوال برخی از مفسران هم عصر یا متقدم بر خود بوده است.

چنان که گفته شد، مراد از **(الف)**، موجود اول و ذات باری تعالی است و **(ل)**، بر عالم امر دلالت می‌کند، **(م)** هم اشاره به خلق دارد. بنابراین مراد از **(الف لام میم)** عبارت است از قسم به موجود اولی که مالک امر و خلق است. شیخ‌الرئیس در باقی موارد هم روش مشابهی را برای تفسیر حروف مقطعه به کار می‌گیرد؛ از این‌رو، برای سهولت در بیان، ضمن ارائه یک جدول، تفسیر ابن‌سینا از حروف مقطعه - با ترتیبی که خود او آورده است^۱ - ذکر می‌شود *(ابن‌سینا، ۱۳۲۶ هـ ص ۱۴۰-۱۴۱)*.

حروف مقطعه	تفسیر ابن‌سینا
الم	قسم به موجود اولی که مالک امر و خلق است.
الر ^۲	قسم به موجود اولی که مالک امر و خلق است و او اول و آخر است و مبدأ فاعلی و غایی جمیع موجودات است.
المص	قسم به موجود اولی که مالک امر و خلق است و به وجود آورنده همه موجودات است.
ص	قسم به عنایت کلی
ق	قسم به ابداعی که به واسطه عقل مشتمل بر جمیع موجودات می‌شود.
کهیعص	قسم به همه موجودات یعنی تکوین از مبدأ اول به واسطه ابداع که همان یاست، سپس خلق به وسیله ابداع از امر که ع است و در آخر تکوین به واسطه خلق و امر که ص است.
یس	قسم به فیض اول است که همان ابداع است و فیض آخر که خلق است و شامل تکوین هم می‌شود.
حم	قسم به عالم طبیعی است که در خلق واقع است.
حمعسق	قسم به وساطت خلق در وجود عالم طبیعی است به واسطه نسبت خلق به امر و نسبت خلق با تکوین (به طوری که خلق، وجود را از امر می‌گیرد و به تکوین می‌دهد) و نیز قسم به ابداع کلی است که شامل همه عوالم می‌شود (چرا که اگر همه عوالم نسبت به موجود اول در نظر گرفته شوند، رابطه‌ای جز ابداع نخواهند داشت).
طس	قسم به عالم هیولانی که در تکوین واقع است؛ تکوینی که خود در خلق واقع است.
طسم	قسم به عالم هیولانی واقع در خلق مشتمل بر تکوین و قسم به عالم امر واقع در ابداع.
ن ^۳	قسم به عالم تکوین و عالم امر یعنی قسم به مجموع کل.

۱- ترتیبی که ابن‌سینا برای حروف مقطعه انتخاب کرده است، نه بر اساس ترتیب سوری است که این حروف در آن‌ها آمده است، نه بر اساس ارزش عددی حروف، نه بر اساس ترتیب الفبایی حروف و نه حتی بر اساس حروف کم به زیاد. به نظر می‌رسد ترتیب مد نظر ابن‌سینا بر اساس مراتب موجودات بوده است؛ بدین ترتیب که موارد قسم به موجود اول را در ابتدا ذکر کرده و سپس بقیه مراتب مادون را به ترتیب ابداع و خلق و طبیعت آورده است و در نهایت متذکر عالم هیولانی و تکوین شده است. همان‌گونه که شیخ در اشارات تصریح می‌کند که ابداع برتر از تکوین و احداث است *(ابن‌سینا، ۱۳۲۵، ص ۱۰۸)*.

۲- در کتاب به همین صورت آمده است؛ اما با توجه به توضیحات ابن‌سینا به نظر می‌رسد که عبارت (الم) مناسب‌تر باشد.

۳- ابن‌سینا دو مورد از حروف مقطعه را ذکر نمی‌کند که عبارتند از: المر، طه. در خصوص این حذف می‌توان احتمال داد که از قلم ناسخ یا شیخ افتاده باشد و یا شیخ به دلیل وضوح، نیازی به ذکر آن نمی‌دیده است. با آن که احتمال دوم در خصوص المر قابل پذیرش به نظر می‌رسد؛ اما در مورد طه - که مشابهی در میان حروف مقطعه دیگر ندارد - قابل قبول نیست.

۴- بر اساس نسخه چاپی از رساله التیروزیه، ابن‌سینا در انتهای رساله با اطمینان بالایی ادعا می‌کند امکان ندارد این حروف بر معنای دیگری غیر از این موارد دلالت کند: «و لم یمكن ان یکون للحروف دلالة علی غیر هذا البتة ثم بعد هذا اسرار تحتاج الی

نتیجه گیری

ابن سینا در روش بدیع خود بر نظریه حروف ابجد و این که هر یک از این حروف می‌تواند بر یک عدد یا یک موجود دلالت کند، تکیه می‌کند. از این جا چند نکته به نظر قابل توجه می‌رسد:

۱- تفسیر ابن سینا از حروف مقطعه قرآن تفسیری بدیع و بی‌سابقه است که مبتنی بر مبانی فلسفی و حکمی او و نیز هوش سرشار و نوآوری شیخ است. یکی از نقاط قوت این تفسیر، استفاده از مجموعه وسیع حکمی شامل نظام فلسفی ابن سینا و علم حروف ابجد و ریاضیات است که با سازگاری قابل تحسینی نظریه جدیدی را در باب تفسیر حروف مقطعه ارائه می‌کند.

۲- چنانچه در بیان چیستی حروف ابجد گذشت، ترتیب این حروف، ماهیتی تاریخی دارد و از خط اوگاریتها ناشی شده است که بعدها به واسطه خطوط آرامی و نبطی وارد خط عربی شد. جالب آن که وقتی این حروف با ترتیب خاص خود وارد زبان عربی شد، ۶ حرف دیگر عربی که در حروف ابجد وجود نداشت، بعداً به انتهای آن افزوده شد. بنابراین پیدایش این حروف یک امر تاریخی است که هیچ امر رمزآلودی در خصوص پیدایش و چیستی این حروف با این ترتیب خاص وجود ندارد؛ بدین معنا که نمی‌توان برای ترتیب خاص این حروف هیچ جنبه ماورایی در نظر گرفت و نیز هیچ وجه مدلی وجود ندارد که این حروف، رمزی از اعداد یا موجوداتی خاص در عالم هستی است. چرا که آنگاه که این حروف با این ترتیب خاص وارد زبان و فرهنگ عربی و اسلامی شد و سپس شش حرف عربی نیز بدانها افزوده شد، این حروف و ترتیب آن، به عنوان رمزی از چیزی وضع نشد. از این رو، به نظر می‌رسد ماهیت تاریخی داشتن آن با رمزآلود بودن آن منافات داشته باشد؛ بدین معنا که این حروف که تاریخی و ساخته بشر هستند، در بدو ایجاد رمز نبوده‌اند و حال اگر به عنوان رمز در نظر گرفته شوند، مبتنی بر هیچ اصل مدلی نیست.

۳- مسئله تطبیق حروف با اعداد نیز امری تاریخی است که ریشه در یونان و فلسفه فیثاغوری دارد. بنابراین، اعتماد بیش از حد بر نظریه حروف ابجد و ایمان به هر آنچه در تئوری حروف ابجد گفته شده است، با واقعیت‌های تاریخی فاصله دارد.

۴- ابن سینا در تفسیر خود از قرآن از روش فلسفی بهره می‌گیرد. در همه چند رساله‌ای که از ابن سینا در تفاسیر سوره کوتاه قرآن بر جای مانده است و نیز در تفاسیری که از چند آیه به صورت

المشافهه» (ابن سینا، ۱۳۳۶، ص ۱۴۱)؛ اما در تفسیر ملاصدرا مشابه این عبارت به گونه‌ای دیگر ضبط شده است که معنایی مقابل معنای عبارت فوق دارد: «و لما یمكن ان یکون للحروف دلالة غیر هذا البتة ثم هذا اسرار یحتاج الی المشافهه» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ص ۲۲۱). بر اساس عبارت صدرالمتألهین، حروف مقطعه می‌تواند معنای دیگری نیز داشته باشد. به نظر می‌رسد با توجه به سیاق کلام ابن سینا، و نیز با در نظر گرفتن این حقیقت که ملاصدرا رساله شیخ را در مقابل داشته است، شاید بتوان گفت به احتمال زیاد عبارت شیخ نیز «لما» بوده است اما در اثر لغزش قلم به صورت «لم» ثبت شده است.

پراکنده در آثار ابن سینا وجود دارد، این روش به کار گرفته شده است. نکته حائز اهمیت آن که ابن سینا در این تفاسیر هیچ اشاره‌ای به آیات دیگر یا روایاتی نمی‌کند که می‌تواند به تفسیر این آیات کمک کند. تفسیر ابن سینا از حروف مقطعه نیز بر مبنای فلسفی او استوار است - به ویژه نظریه نوافلاطونی صدور و سلسله مراتب موجودات. با در نظر گرفتن آن که فلسفه یک دانش بشری است و امکان خطا در آن راه دارد - و به ویژه با در نظر گرفتن این که بسیاری از متفکران مسلمان دیگر هم که حتی از لحاظ فکری نیز، بسیار نزدیک به ابن سینا هستند، با این مبنای مخالف‌اند و یا نظریات متفاوتی ابراز کرده‌اند - باید پذیرفت که اعتماد بیش از حد بر این نظریات و سعی در تفسیر قرآن بر اساس آن، ممکن است این مطلب را به ذهن بیاورد که این مفاهیم بر کلام الهی تحمیل شده است یا به جای انطباق فلسفه الهی ابن سینا بر قرآن، قرآن بر آن فلسفه خاص ابن سینا منطبق شده است.

۵- ابن سینا در بیان چگونگی تطبیق حروف ابجد بر موجودات، چند قاعده را مطرح می‌کند، اما هرگز توضیح نمی‌دهد که این قواعد بر کدام مبنای استوار است. این قوانین مبتنی بر هیچ اصل عقلی‌ای نیست و صرف سازگاری درونی نیز دلیل محکمی بر درستی آن نیست. هر چند حتی گاهی در خود همین قواعد هم انسجام درونی مشاهده نمی‌شود؛ مثلاً معلوم نمی‌شود در ارتباط موجودات با یکدیگر چرا باید حروف گاهی با هم جمع شوند و گاهی در هم ضرب شوند. شکی نیست که ابداع این قواعد نشانه هوشیاری و زیرکی ابن سیناست؛ اما مسئله این است که در این جا ما با تفسیر قرآن مواجه هستیم که مسئله‌ای حساس است و قواعد خاص خود را می‌طلبد. به نظر می‌رسد که در تفسیر قرآن به خاطر حساسیتی که دارد به کارگیری هر روشی - هر چند مبتکرانه و همراه با خلاقیت و نوآوری هم باشد و هر چند سازگاری آن ما را متعجب سازد - باز هم باید با اصول تفسیری منطبق باشد.

۶- ابن سینا گاهی در تطبیق حروف ابجد با منظور نظر خود حتی از قواعدی که خود بیان کرده است تخطی می‌کند - مانند آنچه در مورد حرف (ط) گفته شد. بیان این تخطی بدین ترتیب است که بر اساس قواعد ۱ و ۲ و ۳، حروف ابجد به ترتیب ابتدا بر ذات اشیا دلالت می‌کند و سپس بر اشیا در حالت اضافه. بنابراین قاعدتاً حرف (ه) باید بر هیولی دلالت کند؛ اما ابن سینا حرف (ه) را دال بر ذات باری در حالت اضافه قرار می‌دهد و دلالت بر هیولی را به بعد از بحث از همه حالات اضافی موکول می‌کند.

۱- برای مثال غزالی، سهروردی، ملاصدرا و علامه طباطبایی هر یک بر مبنای اصول فکری متفاوت خود، تفسیر متفاوتی را از آیه نور ارائه کرده‌اند. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: لطفی، ۱۳۸۳، ص ۴۹-۳۳.

۷- گاهی ابن سینا تطبیق‌هایی را انجام می‌دهد که مستلزم تکلف بسیار است؛ برای مثال معلوم نمی‌شود چرا باید گاهی خلق را با امر در نظر گرفت و گاهی خلق و تکوین را با هم لحاظ کرد. همچنین توجیه ابن سینا برای مدلول حرف (ر) مستلزم تکلف بیش‌تری است؛ چرا که برای توجیه این حرف نیاز است همه مراتب موجودات دوبار لحاظ شود. وی همچنین توضیح نمی‌دهد چرا در مورد ۹ حروف ابجد دیگر (ف، ش، ت، ث، خ، ذ، ض، ظ، غ) هیچ تناظری را برقرار نمی‌کند. شاید برای این حروف بدان سبب تناظری در عالم واقعیت معرفی نشد که آن‌ها جزء حروف مقطعه نیستند؛ اما به طور قطع - و به ویژه با در نظر گرفتن یک مثال نقض (ب) - توضیح مذکور نمی‌تواند توجیه قابل قبولی باشد. به همین ترتیب، شیخ برای حروفی که معادل اعداد ۱ تا ۲۰۰ است، مدلول پیدا کرده است؛ اما در این میان ۸۰ را جا انداخته است. این بار هم شاید با این توجیه که (ف) - معادل عدد ۸۰ - جزء حروف مقطعه نیست. اگر کسی مدعی شود که شیخ فقط برای حروف مقطعه متناظر پیدا کرده است، می‌توان این گونه پاسخ داد که ب هم جزو حروف مقطعه نیست؛ اما ابن سینا آن را معادل عالم عقل دانسته است. البته باید توجه داشت که قاعدتاً توجیه (ف) نیاز به تکلف بیش‌تری نسبت به (ب) داشت - همان‌طور که برای توجیه (ق)، (ص)، (ع)، (ر) داشت - اما در مورد (ب) تکلف زیادی لازم نیست. به علاوه شیخ (ب) - عدد ۲ - را برای توجیه چند حرف بعدی نیاز داشت.

۸- تفسیر ابن سینا تفسیری نوآورانه و ابتکاری است؛ اما شیخ برای تفسیر حروف مقطعه قرآن بدون آن که هیچ گونه بحث لغوی انجام دهد و یا به هیچ آیه دیگر یا حدیثی اشاره کند و یا به هیچ یک از نظریات مطرح در این باب ارجاع دهد، به اجتهاد و بیان نظر خاص خود می‌پردازد.

۹- ابن سینا در تفسیر خود از حروف مقطعه بیان می‌کند که این حروف، دلالت بر قسم به موجودات دارد؛ اما توضیح نمی‌دهد که مستند او در خصوص این قسم چیست.

منابع و مأخذ

- ✓ آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۴)، «*ابجد*» *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر سیدکاظم موسوی بجنوردی، ج ۲، تهران
- ✓ ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، *الاشارات والتنبيهات*، قم، نشرالبلاغه
- ✓ _____ (۱۴۰۰هـ)، *رسائل ابن سینا*، قم، انتشارات بیدار
- ✓ _____ (۱۴۰۴هـ)، *الشفاء، الالهيات*، تحقیق سعید زاید، قم، مکتبه آیه الله المرعشی
- ✓ _____ (۱۳۲۶هـ)، *تسع رسائل فی الحکمه و الطبیعیات* (النیروزیه فی معانی الحروف الهجائیه)، الطبع الثانی، القاهره، دارالعرب
- ✓ بهشتی، احمد و خادمی، حمیدرضا (۱۳۹۱)، «*فرایند وحی و معجزه در نفس شناسی ابن سینا*»، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، فصل بهار، شماره ۴۲، ص ۱۵-۳۶
- ✓ بیدارفر، محسن (۱۳۸۵)، *رسائل ابن سینا فی تفسیر القرآن*، تراث الشیعه القرآنی، ج ۲، قم، مکتبه التفسیر و علوم القرآن
- ✓ حجتی، سید محمد باقر (۱۳۵۶ الف)، «*تحقیقی درباره فواتح السور*»، مقالات و بررسیها، بهار ۱۳۵۶ الف، شماره ۲۸ و ۲۹، ص ۴۷-۸۴
- ✓ _____ (۱۳۵۶ ب)، «*دراسه حول فواتح السور و الحروف القرآنیه المقطعه*»، مقالات و بررسیها، تابستان، شماره ۳۰، ص ۵۱-۸۰
- ✓ ذاکری، مصطفی (۱۳۸۸)، «*ابداع خطوط رمزی در فرهنگ اسلامی و ایرانی*»، آئینه میراث، پاییز و زمستان، شماره ۴۵، ص ۱۲۱-۱۴۱
- ✓ _____ (۱۳۷۹)، «*تاریخچه ابجد و حساب جمل در فرهنگ اسلامی*»، معارف، دوره هفدهم، مرداد و آبان، شماره ۲، ص ۱۸-۴۷
- ✓ الذهبی، محمد حسین (بی تا)، *التفسیر و المفسرون*، ج ۲، بیروت، دار ارقم
- ✓ شراره، عبدالجبار حمد (۱۴۱۴هـ)، *الحروف المقطعه فی القرآن*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
- ✓ صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۶)، *تفسیر القرآن الکریم*، تصحیح محمد خواجهوی، ج ۱، قم، انتشارات بیدار

- ✓ طباطبایی، سید کاظم (۱۳۸۲)، «حروف مقطعه از منظر قرآن‌شناسان غربی»، مطالعات اسلامی، تابستان ۱۳۸۲، شماره ۶۰، ص ۱۷۱-۱۸۲
- ✓ طیب حسینی، سید محمود (۱۳۸۸)، «تحلیلی نو از حروف مقطعه و نقد آرای مفسران»، مشکوه، بهار، شماره ۱۰۲، ص ۱۸-۴۰
- ✓ عاصی، حسن (۱۴۰۳هـ)، *التفسیر القرآنی و اللغه الصوفیه فی فلسفه ابن سینا*، بیروت، المؤسسة الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع
- ✓ گلذیهر، ایگناس (۱۳۸۳)، *گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان*، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس
- ✓ لطفی، حسین (۱۳۸۳)، «آیه نور در چشم‌انداز عالمان اسلامی»، مشکوه، پاییز و زمستان، شماره ۸۴ و ۸۵، ص ۲۷-۵۹
- ✓ محمدی، ناصر (۱۳۹۲)، «مبانی و روش تفسیری ابن سینا»، پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، بهار و تابستان، شماره ۲، ص ۱۰۱-۱۱۴
- ✓ مهدوی، یحیی (۱۳۳۳)، *فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران